

آداب شاگردی و استادی در بازخوانی آیات مرتبط با موسی^(ع) و خضر^(ع)

محمد رضا شاهرودی^۱، مرضیه نورانی نگار^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۲/۲ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۸/۱۳)

چکیده

نهاد تعلیم و تربیت یکی از نهادهای گسترده و مهم اجتماعی و برجسته‌ترین هدف تشکیل آن، پرورش و آماده‌سازی نسل جوان برای ورود به اجتماع و پذیرش نقش‌های گوناگون است؛ از این رو شناخت روابط درست میان عناصر اصلی این نهاد، یعنی شاگرد و استاد می‌تواند یاری‌گر آن در رسیدن به اهداف خود باشد. خداوند متعال در آیاتی از سوره مبارکه کهف، داستان «جستجوی مراد» توسط حضرت موسی^(ع) (پیامبر اولوالعزم الهی) و یافتن استاد و همراهی با وی را به طور موجز بیان کرده است. در این پژوهش برآنیم تا با بررسی دیدگاه‌های مفسران از وجوه مختلف عرفانی، اخلاقی، اجتماعی و ... پیرامون این آیات و بهره‌گیری از روایت‌های تفسیری ذیل آن به برترین آداب شاگردی و استادی دست‌یابیم و منشور اخلاقی والایی برای فضاهای آموزشی در این رابطه ارائه کنیم. اشتیاق موسی^(ع) در یافتن فردی آگاه‌تر از خود، علی‌رغم نیل او به مقام نبوت و کلیم‌اللهی، کوشش و پشتکار و تحمل مشقت‌های بسیار این راه، نشان از اهمیت بالای فراگیری دانش و توجه به آداب آن در هر مقطعی از زندگی به ویژه بایستگی جست‌وجوی استادی شایسته دارد. برپایه آموزه‌های آیات یادشده، مهم‌ترین آداب شاگردی عبارتند از اظهار تواضع، کسب اجازه از استاد، اطاعت از استاد و رعایت ادب پرسش و در مقابل، احساس تکلیف استاد در مقابل افراد جویای علم، احترام به ارزش‌های ذاتی شاگرد، آگاه ساختن دانشجو نسبت به دشواری‌های پیش‌رو و اتخاذ روش آموزشی درست و متناسب با ظرفیت دانشجو نیز گوشه‌ای از آداب استادی برگرفته از این آیات است.

کلیدواژه‌ها: آداب، آموزش، استادی، شاگردی، خضر^(ع)، موسی^(ع).

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات دانشگاه تهران،

Email: mhshahroodi@ut.ac.ir

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تفسیر اثری، دانشگاه قرآن و حدیث.

۱. طرح مسئله

یکی از نهادهای مهم اجتماعی، نهاد تعلیم و تربیت است. افراد تشکیل‌دهنده این نهاد به سن خاصی محدود نمی‌شوند و از تمامی رده‌های سنی، از کودکان خردسال تا افراد مسن در آن حضور می‌یابند. اصلی‌ترین عناصر این نهاد نیز، شاگرد و استاد است. روابط میان افراد این نهاد، از ارزش و اهمیت بالایی برخوردار است. از دیگر سو یکی از اهداف تشکیل این نهاد، رشد اعضای جامعه برای ورود به گروه‌های مختلف اجتماع و پذیرش نقش‌های اجتماعی گوناگون است. بنابراین اگر روابط میان اعضای خود این نهاد نادرست یا مخدوش باشد، نباید انتظار داشت که این نهاد به هدف مهم خود رسیده و افراد در تمامی طبقات جامعه در جهت رشد و صلاح به پیش‌روند. لذا بررسی رفتارهای درون این گروه و اصلاح این رفتارها و نهادینه ساختن آن در اجتماع که خود متشکل از عناصر نهاد آموزشی‌اند، نقش مهمی در پیشبرد اهداف جامعه در تمامی زمینه‌ها دارد. از دیگر سو، مکتب اسلام برای همه شئون زندگی برنامه دارد و خداوند سبیل هدایت همه افراد، در هر نقشی از اجتماع را توسط قرآن و مفسران حقیقی آن، یعنی پیامبر اسلام (ص) و ائمه طاهرين (ع) روشن ساخته است بنابراین برای رسیدن به روابط صحیح میان شاگرد و استاد بهتر آن است که به این دو منبع گرانقدر شناخت، تمسک جست و از معارف زلال آن دو بهره گرفت. خداوند متعال در ضمن بیان داستان‌های قرآنی به بیان بسیاری از درس‌های اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی پرداخته و با استفاده از شیوه جذاب داستان‌پردازی بسیاری از حقایق مورد نیاز بشر را به وی آموخته و بایسته‌های اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی فراوانی را در آن نهاده است. در داستان جست‌وجوی مراد توسط موسی (ع) و یافتن استاد و همراهی با وی نکات بسیار ارزنده‌ای در خصوص آداب شاگردی و استادی نهفته است که تأمل در آن می‌تواند ارائه‌کننده منشور اخلاقی فضاهای آموزشی باشد. ما در این پژوهش برآنیم که با مطالعه آیاتی از سوره کهف که بدین مسئله اشاره دارد و بهره‌گیری از روایات معصومان (ع)، آداب صحیح شاگردی و استادی را به شکل کاربردی به دست آوریم.

۲. آداب شاگردی

برپایه مدارک اسلامی علاقه‌مندان فراگیری دانش برای موفقیت هر چه بیشتر، لازم است که نخست با آداب صحیح شاگردی آشنا شوند و سپس در جهت به کارگیری این آداب کوشا باشند [۳۲]. عمده‌ترین آداب صحیح شاگردی را می‌توان در داستان

جست‌وجوی عالم از سوی موسی^(ع) و همراهی با وی که خداوند متعال در آیاتی از سوره مبارکه کُهِف به آن اشاره کرده است، یافت.

۱.۲. جست‌وجوی استاد

نخستین گام در راه تحصیل دانش، انتخاب استاد است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که استاد افزون بر تأثیر فراوانی که در رشد تحصیلی شاگرد و شکوفایی استعدادهاى نهفته‌ی وی دارد، از لحاظ اخلاقی و تربیتی نیز - به ویژه به طور غیر مستقیم - تأثیری بسیار ژرف و ماندگار بر او دارد.^۱ انتخاب استاد نه تنها در علوم معنوی، اخلاقی و تربیتی پراهمیت است^۲ بلکه در تحصیل علوم مادی نیز تأثیری انکارناپذیر بر روح شاگرد دارد، آن‌سان که گاه اثرگذاری معلم بر شاگرد از والدین نیز بیشتر است. فردی که در مقام استادی قرار می‌گیرد و مسؤولیت آموزش فرد یا افرادی را می‌پذیرد باید شایستگی لازم را داشته و از ویژگی‌هایی برخوردار باشد و لذا فراگیری دانش از هر فردی سزاوار نیست. خداوند متعال در آیه ۶۵ سوره مبارکه کُهِف در مقام معرفی استاد موسی^(ع) وی را با سه ویژگی واجد مقام عبودیت بودن، مشمول رحمت الهی بودن و در اختیار داشتن علم لدنی ستوده است [۲، ص ۶۰] و می‌فرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّن لَّدُنَّا عِلْمًا» [الکُهِف: ۶۵]. این سه ویژگی که خداوند برای خضر^(ع) نام برده، سه مقامی است که به ترتیب برای سالک حاصل می‌شود [۳۳، ص ۴۷۲].

اولین ویژگی یک استاد خوب رسیدن به مقام عبودیت است. خداوند در آیه مذکور خضر^(ع) را در ابتدا بنده خود می‌خواند و تعبیر «عبدنا» که این بندگی را به ذات شریف خود نسبت داده است بر اوج شرافت و بلندی این مقام دلالت دارد. نکره بودن لفظ «عبداً» نیز دلیل بر تفخیم و احترامی است که خداوند برای خضر^(ع) قائل شده است [۹، ص ۲۶۷؛ ۱۹، ص ۱۸۵؛ ۲۰، ص ۱۴۶]. کسی که خداوند او را عبد خویش بداند از لغزش و اشتباه به دور است زیرا در همه حال معیار و ملاکش خداوند است. در امر آموزش و تدریس نیز اگر خدا را در نظر داشته باشد هیچ‌گاه دچار عجب و ظلم نمی‌شود. بنابراین اولین و مهم‌ترین ویژگی یک استاد در بُعد معنوی، گام برداشتن در مقام عبودیت است.

۱. ر.ک: [۴، ص ۴۰].

۲. این اهمیت تا جایی است که گفته شده داشتن استاد واجب است و کسی که استاد ندارد فردی پست شمرده شده که استاد وی شیطان است. [ر.ک: ۹، ص ۲۶۴].

خداوند متعال خضر^(ع) را مشمول رحمت خویش معرفی کرده است. در اینکه منظور از رحمت در این آیه چیست، مفسران اقوال گوناگونی دارند. بیشتر تفاسیر سخنی از جبائی مبنی بر اینکه مراد از رحمت، نبوت است ذکر کرده و دلیل آن را جایز نبودن تبعیت نبی، از غیر نبی دانسته‌اند [۳، ص ۱۲۸؛ ۶، ص ۴۰۲؛ ۲۳، ص ۷۴۶؛ ۳۰، ص ۱۰۵] و برخی هم شاهد آن را دیگر آیات قرآن قرار داده‌اند [۴۱، ص ۳۴۶]. به عقیده نگارنده روح البیان نیز منظور از رحمت، وحی و نبوت است زیرا این لفظ به صورت نکره آمده و به مقام کبریایی اضافه شده است [۹، ص ۲۷۰]. اما قول دیگری از ابن الأخشید نیز وجود دارد که آن را دلیلی بر نبوت ندانسته است [۲۳، ص ۷۴۶؛ ۳۰، ص ۱۰۵]. زحیلی نیز در تفسیر خویش دلایل مطرح شده در باب نبوت خضر^(ع) را رد کرده است.^۱ شایان ذکر است که محمد جواد مغنیه در تفسیر الکاشف، این رحمت را اعم از نبوت دانسته است [۳۶] و بیان صاحب روح البیان نیز بنابر قولی که از مسلم نقل می‌کند مؤید همین مطلب است [۹، ص ۲۷۰]. البته گنابادی در تفسیر خود بیان متفاوتی از رحمت دارد. به عقیده وی منظور از رحمتی که از جانب پروردگار است، رحمت خاص است که از اسم رحیم نشأت می‌گیرد و آن همان ولایت است.^۲ البته شاید بتوان گفت که بیان خضر^(ع) آن‌جا که می‌فرماید: «... وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» [الکهف: ۸۲] دلیلی بر نبوت وی است [۲۸، ص ۲۸].

ویژگی دیگر یک استاد خوب، برتری علمی وی نسبت به دانشجو است. تا شخصی از مقام علمی بالاتری نسبت به دیگران برخوردار نباشد شایستگی مربی‌گری و استادی بر آن جمع را ندارد. بر این پایه است که خداوند ابتدا خضر را صاحب علم لدنی می‌خواند و به دنبال آن، با بیان این سخن از زبان موسی^(ع) که: «... هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» [الکهف: ۶۶] مقام و منزلت او را برتر و عالم‌تر از موسای شاگرد معرفی می‌کند زیرا مقام و مرتبه تابع نسبت به متبوع خود فروتر و پایین‌تر است [۱۸، ص ۲۳۵]. موسی^(ع) کسی بود که خدا با او سخن می‌گفت و ملقب به صفت «کلیم‌الله» گردید و از لحاظ علمی در عصر خود و در میان امتش مقام بلندی داشت. پس آن کس که در جایگاه استادی وی قرار می‌گیرد بایسته است که آگاه‌تر از وی باشد و یا از علمی غیر از دانش وی برخوردار باشد [۲، ص ۶۱؛ ۲۳، ص ۷۴۶؛ ۳۰، ص ۱۰۶]. در این خصوص مفسران و حتی روایات تفسیری اقوال گوناگونی دارند. برخی روایات، خضر^(ع) را اعلم از

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: [۱۳، جلد ۱۵، ص ۲۹۷ و ۲۹۸].

۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: [۳۳، ص ۴۷۱].

موسی^(ع) دانسته‌اند. به عنوان نمونه روایت شده است که خضر^(ع) پس از همراهی موسی^(ع) با وی چنین گفت: «جهانیان در علم بنی اسرائیل عاجزند، و بنی اسرائیل در علم تو، و تو در علم من، آنگاه علم همه جهانیان و علم بنی اسرائیل و علم تو و علم من در برابر علم خداوند، همانند قطره آبی است که این مرغک از دریا برداشت و در پر خود مالید.» [۶، ص ۴۰۲؛ ۱۶، ص ۲۳۰]. برخی دیگر از روایات نیز جنس دانش او را از غیر از جنس دانش موسی^(ع) معرفی کرده‌اند. به عنوان مثال از امام کاظم^(ع) پرسیدند: «خضر عالم‌تر بود یا موسی؟». ایشان فرمود: «خضر پرسید و موسی جواب نداشت و موسی پرسید و خضر جواب نداشت و اگر خضر و موسی هر دو پیش من حاضر آیند و از من پرسند، جواب ایشان دانم و اگر من از ایشان پرسم، ایشان جواب من ندانند» [۶، ص ۴۰۳]. تفاسیر عرفانی نیز موسی^(ع) و خضر^(ع) را دو بحر علم (علم ظاهر و علم باطن) دانسته‌اند و «مجمع البحرین» را اشاره به تلاقی و ملاقات این دو دریای علم می‌دانند [۹، ص ۲۶۳؛ ۳۸، ص ۷۱۵]. میبیدی در کشف‌الاسرار نیز گرچه به این مسئله اشاره دارد، برتری خضر^(ع) را بر موسی^(ع) به شدت رد و موسی^(ع) را اعلم معرفی کرده است. وی شاگردی خضر^(ع) را کوره ریاضت موسی دانسته و آیه: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» [الکهف: ۶۷] را نیز بر مبنای آن تفسیر کرده است.^۱ برخی مفسران نیز به مشابهت نسبت علم خضر^(ع) و موسی^(ع) به علم آصف بن برخیا نسبت به سلیمان^(ع) اشاره کرده‌اند [۲۰، ص ۱۳۶؛ ۲۴، ص ۳۸۲].

مفسرانی که قائل به اعلمیت موسی^(ع) هستند هر یک به گونه‌ای درصدد توجیه و رفع این اشکال برآمده‌اند که چگونه فرد اعلم در مقام شاگردی عالم قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه، گنابادی در بیان السعاده چنین می‌نویسد که موسی^(ع) اعلم از خضر^(ع) بوده است اما بر امر ولایت و اسرار آن واقف نبوده لذا از این جهت در مقام شاگردی خضر^(ع) قرار گرفته است [۳۳، ص ۴۷۴] یا کاشفی سبزواری در مواهب علیّه چنین بیان می‌کند که گرچه موسی^(ع) پیامبر صاحب شریعت بوده است، اعلمیت رسول نسبت به «مرسل علیهم» در اصول و فروع دینی است که برای آن‌ها آورده و فراگیری غیر آن منافاتی با نبوت و اعلمیت وی ندارد [۳۱]. اما این توجیه‌ها نیز به نوعی تفاوت جنس دانش آن دو پیامبر^(ع) را نمایان می‌کند و ثابت‌کننده اعلمیت مطلق موسی^(ع) نیست. مؤلف تقریب‌القرآن نیز در بیان جواز علم‌آموزی افضل از غیر افضل به تعلّم پیامبر^(ص) از جبرئیل استناد کرده است [۸]، اما با توجه به نقش واسطه‌ای جبرئیل در این امر، دلیل متقنی به نظر نمی‌رسد.

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: [۳۸، ص ۷۲۸].

بر پایه منابع دینی علم استاد و عمل وی دو عامل اساسی در انتخاب استاد است. به بیان سید قطب، «علم راشد» را باید از «عابد صالح عالم» آموخت [۱۵] لذا یافتن استادی شایسته و دانشمند و بهره‌گیری از پرتو دانش وی به قدری اهمیت دارد که پیامبر اولوالعزمی چون موسی^(ع)، راهی بس طولانی را با عزم و اراده‌ای قوی و استوار به دنبال وی می‌رود. گاه ممکن است انسان برای کسب دانش از استادی دانا، مجبور به سفر و یا حتی هجرت شود. تحمل مشقت سفر و یا هجرت در راه علم بسیار ارزشمند و قابل تحسین است [۵، ص ۴۴۰؛ ۱۱، ص ۸۷؛ ۱۳، ج ۱۵، ص ۲۹۶]، زیرا علم برترین مطلوبی است که انسان در طول زندگی خود می‌جوید [۱۰]. از آیات قرآنی برمی‌آید که سفر برای کسب علم تاریخی بس طولانی دارد، همان‌گونه که حضرت موسی^(ع) نیز برای یافتن استاد عازم سفری طولانی شد تا در نهایت به مراد خویش دست یافت. آمادگی وی برای این سفر طولانی در قرآن کریم چنین بیان شده است: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتِهِ لَا أُبْرِحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا» [الکهف: ۶۰]. «حُقُب» به معنای روزگار طولانی [۶، ص ۴۰۰؛ ۲۳، ص ۷۴۱؛ ۳۰، ص ۱۰۰] و به قولی هفتاد سال [۲۳، ص ۷۴۱؛ ۳۰، ص ۱۰۰] یا هشتاد سال [۳، ص ۱۲۷؛ ۶، ص ۴۰۰؛ ۲۳، ص ۷۴۱؛ ۳۰، ص ۱۰۰] است. شاید بتوان گفت مقصود موسی^(ع) از این گفتار یک عمر جست‌وجو است.

نکته مستفاد دیگر از آیه مذکور آن است که طالب علم باید به نزد عالم برود، نه آن‌که به انتظار عالم بنشیند. «لا أُبْرِحُ» یعنی تا رسیدن به عالم، دست از جست‌وجو بر نمی‌دارم. همچنین موسی^(ع) پس از یافتن استاد نیز می‌گوید: «قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» [الکهف: ۶۶]. عبارت «هَلْ أَتَّبِعُكَ» در این آیه نیز گویای این واقعیت است که شاگرد باید در پی استاد باشد و این وظیفه استاد نیست که به دنبال شاگرد باشد مگر در موارد خاص [۳۷، ص ۵۲۱].

۲.۲. محدودیت نداشتن تحصیل علم

اگرچه با افزایش سن، توانایی انسان و نیروی حافظه او رو به کاهش است اما آنچه موجب موفقیت در فراگیری دانش است، اراده و پشتکار و میزان علاقه دانشجو به کسب دانش و رشد و تعالی معنوی است و افزایش سن دلیلی بر توقف کسب دانش محسوب نمی‌شود و آدمی تا پایان عمر قادر به کسب دانش است هرچند که سرعت فراگیری کند شود زیرا مهم فراگیری علم است نه سرعت آن، پس کسب دانش حد و پایانی ندارد [۳۰، ص ۱۳۷] و یک عمر جست‌وجو در طلب علم یا حتی عالم کاری بیپهوده نیست و

هرچه انسان بیشتر در این راه کوشش کند، بیشتر از ثمرات آن بهره خواهد برد [۱۰]. موسی^(ع) نیز زمانی که سفر خود را در جست‌وجوی عالم آغاز کرد، در سن نوجوانی و جوانی نبود و زمان زیادی از آغاز نبوت او گذشته بود. البته به باور برخی مفسران، زمان وقوع این ماجرا مربوط به قبل از پیامبر شدن موسی^(ع) و پیش از کلیم‌الله شدن وی است، یعنی دوره‌ای که برای پیامبری آزمایش می‌شده است [۳، ص ۱۲۴]^۱ اما قول اول به نظر صحیح‌تر است و در بیان وجه صحت آن می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. عبارت «ذَلِكَمَا كُنَّا نَبْغِ فَأَرْتَدَّا» در آیه ۶۴ سوره کهف نشان از الهام وجود چنین عالمی به موسی^(ع) و مأموریت یافتن او از طریق وحی در رساندن خود در مجمع‌البحرین به آن عالم است همانگونه که می‌فرماید: «قَالَ ذَلِكَمَا كُنَّا نَبْغِ فَأَرْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا». [۲۰، ص ۱۳۷؛ ۲۲، ص ۳۴۱ و ۴۷۳ و ۴۸۵؛ ۲۴، ص ۳۸۱؛ ۲۷]

۲. از مجموع روایات مربوط به این جریان^۲، چنین به دست می‌آید که این ماجرا مربوط به زمان نبوت موسی^(ع) و دوران ثبات اوست. به عنوان نمونه در برخی از این روایات به صراحت بیان شده است که خداوند پس از تکلم با موسی^(ع) و نزول تورات بر او و پس از غرق شدن فرعون و لشکرش بدو وحی کرد که در محل تلاقی دو دریا مرد عابدی است، باید او را پیروی کرده و از او تعلیم بگیرد و یا در در برخی دیگر از این روایات آمده است که خضر^(ع) نخست می‌دانست که موسی^(ع) پیامبری از بنی‌اسرائیل، صاحب کتاب تورات و کلیم‌الله است. البته در صحت برخی از این روایات به دلیل وجود «اسرائیلیات» تردید وجود دارد اما نکته نهفته در تمام آن‌ها با وجود تفاوت‌های بسیار، مکالمه موسی^(ع) با خداوند است که حاکی از وحی وجود عالم به او است.

نکته دیگر آنکه گاه دیده می‌شود فردی به دلیل برتری علمی بر عده‌ای، خود را بی‌نیاز از کسب دیگر دانش‌های ضروری می‌داند^۳ اما تکاپوی موسی^(ع) برای طلب علم

۱. علامه بلاغی معتقد است تاریخ این واقعه باید به پیش از سفر موسی^(ع) از مصر به مدین مربوط باشد زیرا پس از مراجعت از مدین وی پیامبر شده است و از آن زمان تا هنگام وفاتش، تاریخی محدود، مضبوط و معین وجود دارد و در این ادوار گرفتار فرعون و یا بنی‌اسرائیل بوده و فرصت چنین سفر دور و درازی را نداشته است.

۲. ر.ک: [۱۶، صص ۲۲۹ تا ۲۳۴؛ ۲۵؛ ۲۹، صص ۳۷ و ۳۸].

۳. به جهت همین باور غلط است که اهل تورات معتقدند که منظور از موسی در این ماجرا، موسی بن میثا بن یوسف^(ع) است که پیش از موسی بن عمران^(ع) به نبوت رسیده بود اما اطلاق موسی در این آیات نشان‌گر همان موسی بن عمران^(ع) است که در قرآن از او بسیار یاد شده است [۹، ص ۲۶۳] زیرا از فصاحت قرآن به دور است که بدون اشاره، مقصود دیگری از این نام داشته باشد [۲۰، ص ۱۳۵].

نشان‌دهنده آن است که هیچ کس نباید از طلب علم خودداری کند گرچه پیامبر باشد و به حد اعلای دانش رسیده باشد. بنابراین در جایی که علم انبیا نیز محدود و قابل افزایش است، هیچ فردی نمی‌تواند خود را بی‌نیاز از کسب دانش بداند [۵، ص ۴۴۶؛ ۷؛ ۲۳، ص ۷۴۶؛ ۲۴، ص ۳۸۲؛ ۳۳، ص ۴۷۳؛ ۴۱، ص ۳۴۹]. اهمیت تواضع در کسب علم تا بدان حد است که برخی مفسران بر این باورند که هدف خداوند از ماجرای ملاقات و مصاحبت موسی^(ع) با خضر^(ع)، تعلیم تواضع در علم به موسی^(ع) بوده است تا بداند با وجود نیل به مقام نبوت و رسالت، همچنان اعلم از وی وجود دارد و انسان در هر مرتبه و مقامی باشد باز هم باید خود را کوچک بشمارد. [۱۳، ج ۱۵، ص ۲۹۶؛ ۲۴، ص ۳۷۷]

۳.۲. تنزیه هدف

در فراگیری دانش آنچه می‌آموزیم، یعنی خود علم نیز حائز اهمیت است. هرچند دانش‌آموزی و کسب علم مهم و ستودنی است، مهم‌تر از آن، انتخاب دانشی است که عمری در جهت کسب آن سپری خواهد شد. گاه فردی عمر خود را در جهت کسب دانشی سپری می‌کند که هیچ تأثیری در رشد و تعالی وی ندارد. در این رابطه باید متذکر شد که هرچند علوم معنوی بر مادی ترجیح دارند اما مقصود این نیست که همه علوم دنیوی بی‌ارزش‌اند بلکه این هدف و نیت دانشجو است که می‌تواند ماهیت آموزش او را تحت الشعاع قرار دهد. اگر یادگیری علوم مادی با انگیزه الهی و با هدف خدمت به خلق و تأمین آرامش و آسایش مردم باشد و تلاش دانشجو نیز رنگ و بوی الهی داشته باشد، قطعاً کوشش وی در راستای کسب دانش ستودنی است گرچه این نیت الهی باید در تمامی مسیر کسب دانش جاری باشد. البته علوم معنوی و دیگر دانش‌هایی که موجب رشد و تعالی فکر و روح انسانی می‌شوند نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و سپری کردن عمر در جهت فراگیری آن‌ها، پسندیده و ارزشمند است. گرچه حتی کسب این علوم هم اگر با هدف و نیت الهی و خالص همراه نباشد، نکوهیده و بی‌ارزش است. شاهد بر این ادعا افرادی در دنیای غرب‌اند که علوم اسلامی را فقط به منظور آشنایی با دنیای اسلام و مسلمانان در جهت کشف نقاط ضعف و قوت ایشان و تلاش و برنامه‌ریزی در جهت مقابله با دنیای اسلام فرامی‌گیرند. چنین علمی نه تنها مایه رشد متعلم نیست، بلکه سبب خسران وی در دنیا و آخرت است. بنابراین آنچه مهم است صرفاً خود دانش نیست، بلکه انگیزه و هدفی است که بدان منظور دانش کسب می‌شود. موسی^(ع) نیز در پاسخ خضر^(ع) می‌فرماید: «مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»، یعنی دانشی به من

بیاموز که رشددهنده و راه‌گشای من به سوی هدف باشد. موسی^(ع) دانش را تنها برای دانش بودن آن نمی‌خواست بلکه برای رسیدن به هدف می‌طلبید. از تعبیر «رُشداً» چنین برداشت می‌شود که علم هدف نیست بلکه وسیله‌ای برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح است. در روایت است که وقتی زمان فراق موسی و خضر^(ع) فرارسید، موسی از استاد خود خواست تا او را پندی دهد. خضر^(ع) در پاسخ وی فرمود: «لَا تَطْلُبْ الْعِلْمَ لِتُحَدِّثَ بِهِ وَ اطْلُبْهُ لِتَعْمَلَ بِهِ» [۱۱، ص ۸۹]. اگر هدف از تحصیل علم هدفی والا باشد، توجه شاگرد به خدا در تمامی مسیر جاری و نمایان خواهد بود. گفتار موسی^(ع) نیز پس از عدم پذیرش وی از ناحیه استاد، از توجه او به خدا حتی در جایی که نقطه التماس و درخواست وی از استاد است، حکایت دارد: «قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» [الكهف: ۶۹]. وی در اوج نیاز به پذیرش از سوی استاد، بردباری و عدم سرپیچی از اوامر استاد (شرط خضر برای پذیرش او به شاگردی) را قاطعانه وعده نمی‌دهد و با گفتن «إِن شَاءَ اللَّهُ» نسبت به خدا رعایت ادب می‌کند که از خروج موسی^(ع) از «انانیت» و توسل به مشیت الهی حکایت دارد [۳۳، ص ۴۷۴]. این نهایت ادب شاگرد است که تکیه بر خواست خدا می‌کند و موفقیت خود را از توفیق الهی می‌داند [۱۷، ص ۲۹۳؛ ۲۲، ص ۴۷۶؛ ۳۷، ص ۴۸۸ و ۵۲۲].

۲.۴. استقامت و حفظ انگیزه و امید

نیروی محرک دانشجو در طلب علم همان انگیزه‌ای است که در وی به وجود می‌آید. دانشجوی بدون انگیزه به تدریج دچار کسالت می‌شود زیرا مسیر کسب علم دشواری‌ها و ناملایمات فراوانی دارد که در صورت عدم وجود پشتکار و عطش فراگیری دانش، دانشجو را خسته و شاید متوقف می‌سازد. در داستان موسی^(ع) و خضر^(ع) و اینکه چه عاملی سبب شد موسی^(ع) در جست‌وجوی خضر^(ع) سفر کند، چندین روایت نقل شده است.^۱ هر چند در صحت برخی از این روایات به دلیل نسبت دادن عجب و خودبرتربینی به پیامبر اولوالعزمی چون موسی^(ع) تردید وجود دارد^۲ اما درون‌مایه همه آن‌ها آگاهی موسی^(ع) از وجود فردی داناتر از خویش است. آنگاه که موسی^(ع) دانست که داناتر از او هست با وجود آنکه خود پیامبری صاحب شریعت و عالم بنی‌اسرائیل است از

۱. ر.ک: ۶، ص ۳۹۹؛ ۱۶، صص ۲۲۹-۲۳۴؛ ۲۵؛ ۲۹، صص ۳۷ و ۳۸؛ ۳۰، ص ۱۰۱.

۲. به عنوان نمونه ر.ک: ۶، ص ۳۹۸؛ ۱۱، ص ۸۳؛ ۲۹، ص ۳۷؛ ۳۰، ص ۱۰۰.

خدا خواست تا او را ببیند و از او بیاموزد. موسی^(ع)، آن‌گاه که از وجود عالمی که دانش وی بیشتر از اوست آگاه می‌شود، چنان عطشی در وجودش زبانه می‌کشد که از خدا درخواست می‌کند آن عالم را به وی بنمایاند تا از او کسب علم کند و عازم سفری طولانی می‌شود و حاضر است حتی یک عمر هم به دنبال وی در سفر باشد.

کسب علم همیشه مسیر همواری نیست و اغلب با پستی‌ها و بلندی‌هایی همراه است. بیان موسی^(ع) به همسفرش آنجا که می‌فرماید: «أَتِنَّا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» [الکهف: ۶۲] حاکی از آن است که در این سفر رنج و مشقت بسیاری دیده است. دستیابی به آرمان‌ها حتی برای پیامبران نیز نیازمند تلاش و تحمل رنج و سختی است. وجود هدف در تحصیل علم، موجب حفظ انگیزه در رویارویی با مشکلات است و رمز موفقیت دانشجو در این مسیر دشوار همان پشتکاری است که در نهایت وی را به مراد می‌رساند. «لا أَبْرَحُ» در آیه ۶۰ سوره مبارکه کهف، صیغه متکلم از «برح» و به معنای «دست برنمی‌دارم» و تأکید بر پشتکار در انجام کار است. موسی^(ع) برای یافتن خضر^(ع)، با عزمی راسخ سفر خود را به مجمع‌البحرین آغاز کرد و در نهایت صبر و بردباری و تلاش او در این مسیر، موجب فائق آمدن وی بر مشکلات شد. تحمل رنج سفر تا یافتن استاد و قبول شرایط استاد برای همراهی و نیز تحمل رنج سفر در همراهی استاد نیز از صبر و پایداری موسی^(ع) در حد استطاعت خویش حکایت دارد.

در تمامی مراحل کسب دانش، امید به توفیق تحصیل علم بر نیروی دانشجو می‌افزاید. بیان موسی^(ع) در چند موضع نشان از این امیدواری وی دارد: اول آن‌جا که به همسفر خویش می‌گوید: «... لا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا» [کهف: ۶۰]؛ دوم آنجا که به خضر^(ع) می‌گوید: «... هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تَعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» [کهف/۶۶] و پیروی خود را مشروط به تعلیم نکرده و نمی‌گوید من تو را پیروی می‌کنم به شرط آن که مرا تعلیم دهی بلکه می‌گوید: «تو را پیروی می‌کنم باشد که تو مرا تعلیم دهی» [۲۲، ص ۴۷۶]؛ سوم هم آنجا که خضر^(ع) با بیان عدم استطاعت موسی^(ع) در صبر بر همراهی با وی، او را نمی‌پذیرد و موسی^(ع) می‌گوید: «... سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» [کهف: ۶۹] و امید خود را به حفظ بردباری و عدم مخالفت اوامر استاد بیان می‌دارد.

۲.۵. کسب اجازه از استاد و اطاعت از وی

ادب شاگردی اقتضا می‌کند که او برای بهره بردن از استاد و روشن شدن ضمیرش از

پرتو وجودی او، از وی کسب اجازه کند. موسی^(ع) ابتدا همراهی با خضر^(ع) را از او تقاضا کرد و در این رابطه با او سخن درشت نگفت و تقاضای خویش را در قالب استفهام آورد و با لحنی مؤدبانه کسب اجازه کرد و گفت: «... هَلْ أَتَّبِعُكَ؟...» یعنی آیا می‌توانم تو را پیروی کنم [۲]، ص ۶۰؛ ۱۷، ص ۲۹۵؛ ۲۲، ص ۴۷۶؛ ۳۳، ص ۴۷۲؛ ۳۷، ص ۴۸۷ و ۵۲۱؛ ۲۱؟

پس از کسب اجازه، نوبت به مرحله تسلیم در ابتدای امر و ترک منازعه و اعتراض می‌رسد. فخررازی در تفسیر «متابعت» معتقد است متابعت یعنی انجام فعل دیگری به دلیل آن که فعل اوست. بنابراین «لا إله إلا الله» گفتن ما درحالی که یهودیان نیز پیش از ما چنین می‌گفتند به معنای تبعیت ما از آنان نیست؛ زیرا ما به دلیلی که آن را بر خود واجب می‌دانیم چنین می‌گوییم اما به جا آوردن نمازهای پنج‌گانه مطابق فعل پیامبر خاتم^(ص) به دلیل تبعیت از ایشان است. بنابراین «هَلْ أَتَّبِعُكَ» بر این دلالت دارد که موسی^(ع) نیز صرف آن که استادش چنین عمل کرده است همانند او عمل خواهد کرد و این تسلیم شاگرد در برابر استاد را در ابتدای امر نشان می‌دهد [۲۶، ص ۴۸۳]. پرواضح است که این تسلیم و ترک اعتراض زمانی موضوعیت دارد که مراحل نخستین انتخاب استاد و دانش مورد آموزش به درستی طی شود. همچنین «اتَّبِعْكَ» بر متابعت بدون قید و شرط در تمامی زمینه‌ها دلالت دارد [۲۶، ص ۴۸۴]. هر چند به باور برخی مفسران موسی^(ع) برای پیروی از خضر^(ع) به شرط تعلیم و راهنمایی وی بر سبیل رشد و هدایت، کسب اجازه کرد [۳، ص ۱۲۸؛ ۶، ص ۴۰۳؛ ۹، ص ۲۷۳؛ ۳۰، ص ۱۰۵؛ ۳۱]؛ به نظر می‌رسد منظور موسی^(ع) از «اتَّبِعْكَ» همان متابعت بدون قید و شرط است و منظور از «عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» هدف وی از متابعت است نه شرط وی بر متابعت. درواقع هدف موسی^(ع) از همراه شدن با خضر^(ع)، بهره‌بردن از علم رشدآفرین وی بود. اگر «رُشْدًا» مفعول‌له باشد، معنای آیه چنین است که: «پیروی من، به منظور رشد یافتن است» و اگر مفعول به باشد، مراد این است که: «تو را پیروی می‌کنم بر این اساس که آنچه را رشد است به من بیاموزی» [۴۱، ص ۳۴۷]. البته عبارت «مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» شائبه تقلید کورکورانه را از تبعیت بدون قید و شرط می‌زداید [۲۰، ص ۱۴۹]. علاوه بر این موارد در تبعیت از استاد نیز نباید غرضی جز تعلّم وجود داشته باشد و اغراضی چون طلب مال و مقام نکوهیده است [۲۶، ص ۴۸۴].

قبول شرط‌های استاد از آداب شاگردی است [۱۹، ص ۱۸۳؛ ۳۴، ج ۱۵، ص ۱۷۹]. همچنین شاگرد باید در برابر پیشنهادهای اصلاحی استاد مطیع باشد. موسی^(ع) نیز

آگاهی خود را از این ادب شاگردی با عبارت «وَلَا أُعْصِي لَكَ أَمْرًا» [الکھف: ۶۹] بیان کرده است [۱۷، ص ۲۹۳].

برای کسب علم از محضر یک استاد نخست لازم است که شاگرد به خدمت او درآید. عبارت «هَلْ أَتَّبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي» نیز بازگوکننده تبعیت از استاد در مرحله اول و طلب علم از او در مرحله دوم است. بنابراین طلب دانش از استاد در مرتبه‌ای پایین‌تر از به خدمت وی درآمدن است و خدمت به استاد زمینه‌ساز کسب دانش از اوست. این امر به ویژه در علوم اخلاقی و تربیتی بیشتر نمایان است.

۲.۶. اظهار تواضع

اظهار تواضع از آداب شاگردی است و تکبر ورزیدن مانع پیشرفت دانشجو است زیرا تا دانشجو به نیاز خود به علم استاد اقرار نکند نمی‌تواند در مسیر کسب دانش گام بردارد. فروتنی در برابر استاد مراتب گوناگونی دارد و شایسته است که تداوم داشته باشد [۳۰، ص ۱۳۷]، یعنی پس از کسب دانش از استاد نیز این حالت باید در شاگرد نسبت به استاد حفظ شود زیرا مقام و منزلت استاد نسبت به شاگرد - هرچند آن شاگرد عظیم‌القدر باشد - به مراتب برتر و والاتر است [۱۸، ص ۲۳۶].

مرتبه نخست این فروتنی، اقرار دانشجو به نیاز خود به تعلّم و اقرار به برتری علمی استاد است و حتی اگر مقام و مرتبه استاد پایین‌تر از دانشجو باشد، دانشجو موظف است به حکم آن که در آن دانش خاص، استاد از او آگاه‌تر است نسبت به وی متواضع باشد [۷؛ ۱۱، ص ۸۷؛ ۲۳، ص ۷۴۶]. موسی^(ع) نیز رسماً خود را شاگرد خضر^(ع) خواند و به نیاز به تعلّم و نیز به علم استاد اقرار کرد [۹، ص ۲۷۳؛ ۲۲، ص ۴۷۶؛ ۳۰، ص ۱۰۶؛ ۳۷، ص ۵۲۱]. در مرحله بعد لازم است دانشجو علم استاد را که موجب برتری او شده تعظیم کند. موسی^(ع) نیز علم استاد را تعظیم کرده و به مبدأی نامعلوم نسبت داد و به اسم و صفت معین نکرد و گفت «از آنچه تعلیم داده شده‌ای» و نگفت «از آنچه می‌دانی». همچنین علم او را به واژه «رشد» ستود و فهماند که علم تو رشد است نه «جهل مُرگب» و ضلالت [۹، ص ۲۷۴؛ ۲۲، ص ۴۷۶]. همچنین موسی^(ع) علم استاد را بسیار و خود را طالب فراگرفتن گوشه‌ای از آن معرفی کرد [۹، ص ۲۷۳؛ ۲۲، ص ۴۷۶؛ ۳۰، ص ۱۰۶]. به عبارت دیگر آنچه را که خضر^(ع) به او تعلیم می‌دهد پاره‌ای از علم خضر^(ع) خواند، نه همه آن و گفت: «أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ» یعنی مرا تعلیم دهی پاره‌ای از آنچه تعلیم داده شدی و نگفت آنچه تعلیم داده شدی به من تعلیم دهی و به این ترتیب هیچ‌گاه فراگیری همه علم استاد را تقاضا نکرد.

مرتبه دوم تواضع در برابر استاد بالابردن شأن استاد توسط دانشجو است. این امر در مورد موسی^(ع) در دو جا مشاهده می‌شود؛ یکی آنکه همراهی خود با خضر^(ع) را پیروی از او دانست نه مصاحبت با وی و گفت: «... هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رَسُولًا» [الکهف: ۶۶] و دیگر آنکه با عبارت «... وَ لَا أُعْصِي لَكَ أَمْرًا» [الکهف: ۶۹] دستورات خضر^(ع) را فرمان او نامید و خود را در صورت مخالفت، نافرمان خواند.

مرتبه سوم تواضع در برابر استاد، به کارگیری لحن مؤدبانه و واژگان مناسب در گفتار است. موسی^(ع) برای آنکه استادش او را به شاگردی بپذیرد، به طور مستقیم به او نگفت که علمت را به من بیاموز و از صیغه امر که مشترک بین امر و استفهام است، استفاده نکرد بلکه با در نهایت فروتنی، خود را از مقامی عالی به مقام فقیر محتاج تنزل داده و با بیان استفهامی خواسته خود را ابراز کرد [۳۳، ص ۴۷۲]. موسی^(ع) با وجود تحمل رنج سفر برای یافتن عالم و برتری و علی‌رغم ولایت داشتن بر او، این چنین احترام وی را حفظ و رعایت ادب می‌کند [۲۰، ص ۱۴۸]. در واقع وی با بیان عبارت «أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رَسُولًا» در پرده به او گوشزد کرد که همان‌گونه که خدا به تو لطف کرده و تعلیمت نموده، تو نیز این لطف را در حق من روا دار [۱۷، ص ۲۹۷؛ ۳۰، ص ۱۰۶ و ۱۳۷؛ ۳۷، ص ۵۲۱].

نکته ظریفی که از بیان موسی^(ع) در مقابل استادش دریافت می‌شود آن است که نه تنها اظهار ادب در گفتار و رفتار لازم است، بلکه پیشگیری از هتک حرمت استاد نیز باید مورد توجه قرار گیرد. بایسته است رفتار و گفتار شاگرد به گونه‌ای باشد که احتمال هتک حرمت استاد را نیز مرتفع سازد. دانشجو نباید به گونه‌ای رفتار کند و یا سخنی بگوید که در آینده موجب بی‌احترامی به استاد شود. وعده‌ای که موسی^(ع) به استادش داد وعده صریح نبود و نگفت من چنین و چنان می‌کنم، بلکه گفت «... سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أُعْصِي لَكَ أَمْرًا» [الکهف: ۶۹]. او در مقام تعهد خود در برابر استاد، تعبیر قاطعی نکرد بلکه گفت ان شاء الله مرا شکیباً خواهی یافت و این ادبی است در مقابل استاد که اگر تخلفی رخ دهد هتک احترامی نسبت به استاد نشده باشد [۲۳، ص ۷۴۶؛ ۳۷، ص ۵۲۱].

۷.۲. آماده سازی خویش و تحصیل توفیق

آشنایی با فضای درس در بهره‌گرفتن از استاد بسیار مؤثر است. برای آموزش هر دانشی لازم است که زمینه آن در فرد دانشجو فراهم شود. عدم وجود زمینه لازم در دانشجو گاه موجب طرد وی از سوی استاد می‌شود. بنابراین پیش مطالعه و ایجاد زمینه‌های

کسب دانش از سوی دانشجو ضروری است. خضر^(ع) دلیل ناتوانی موسی^(ع) از همراهی را چنین بیان می‌کند: «وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا» [الکھف: ۶۸]. یکی از وظایف شاگرد در طول تحصیل، افزون بر ایجاد آمادگی برای کسب علم، آن است که با گفتار و رفتار خود زمینه توفیق هر چه بیشتر خویش را در جهت بهره‌برداری از فرصتی که در دست دارد، فراهم کند. در ماجرای موسی و خضر^(ع)، حضرت موسی^(ع) این زمینه را برای خود فراهم کرد. وی با این که شرط اولیة استاد برای همراهی که همان سؤال نکردن به طور مطلق بود را رعایت نکرد، اما با زیرکی و به شکل مؤدبانة دو بار از استاد خویش مهلت گرفت و توانست مدت بیشتری از او بهره‌مند شود [۱۷، ص ۲۹۳]. اظهار علاقه دانشجو نسبت به فراگیری علم نیز موجب ایجاد انگیزه در استاد شده و توجه استاد به دانشجو را افزایش می‌دهد. پافشاری موسی^(ع) برای همراهی با خضر^(ع) به ویژه با قبول شرایط محدودکننده او، نشان‌دهنده علاقه زیاد وی به استفاده از محضر استاد و سبب جلب عنایت ویژه استاد شد. تحمل رنج سفر همراهی با استاد در ماجرای بازسازی دیواری خراب در قریه‌ای که اهالی آن حتی از مهمان کردن آنان خودداری کردند، به خوبی نشان از علاقه موسی^(ع) به فراگیری علم از استاد خویش دارد [۱۷، ص ۲۹۶]. همچنین عذرخواهی‌های مکرر وی پس از ترک شرط‌های استاد و اصرار بر گذشت استاد نسبت به وی بیانگر علاقه شدید وی به کسب دانش است.

۲. ۸. سکوت و عدم شتابزدگی در پرسش

ادب حکم می‌کند که شاگرد در برابر بسیاری از سخنان و کارهای استاد سکوت اختیار کند. موسی^(ع) با سکوت خویش شرط استاد را بدون هیچ قید و شرطی پذیرفت. شاهد این سکوت نیز آن است که به دنبال سخن خضر^(ع) که فرمود: «فَإِنْ أَتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا» [کھف: ۷۰]، سفر آغاز می‌شود و عبارت «فَأَنْطَلَقَا...» [کھف: ۷۱] ناظر به آن است.

همچنین شایسته نیست دانشجو اگر عمل به ظاهر نادرستی از استاد دید در همان ابتدای امر، آن را حمل بر خطای استاد کند بلکه بهتر است آن را از قصور دانش خویش بداند [۳۹، ص ۱۴۷]. عرفا در تعلیمات عرفانی خود حتی باب سؤال را بر شاگرد بسته دانسته [۳۹، ص ۱۴۷] و معتقدند که پرسش از حکمت افعال استاد بر شاگرد شایسته نیست، چه رسد به مناقشه و اعتراض بر استاد [۹، ص ۲۷۶].

شتابزدگی در پرسش پیش از فرا رسیدن زمینه آگاهی، دور از ادب تعلم است [۴۱، ص ۳۵۳]. تا زمانی که استاد خود اجازه پرسش به دانشجو نداده است شایسته نیست دانشجو سؤالی بپرسد [۱۸، ص ۲۵۸]. این اجازه ندادن استاد ممکن است به دلیل فرا نرسیدن زمان مناسب برای پرسش و پاسخ، گسسته شدن درس و یا تکمیل نشدن ارائه مطلب و در نتیجه عدم آمادگی شاگرد برای پذیرش پاسخ باشد که به هر صورت دانشجو بهتر است پس از فرارسیدن زمان مناسب اقدام به پرسش کند. بیان تأویل ماجراهایی که مورد سؤال موسی^(ع) قرار گرفته بود از سوی خضر^(ع) در زمان جدایی آنها، نشان‌دهنده فرارسیدن زمان بیان آن است [۱۲، ص ۴۳۴].

۲.۹. عذرخواهی و واقع بینی

سرزدن خطا از شاگرد در دوران آموزش، امری طبیعی است. عذر خواستن در این موارد، علاوه بر آن که نشانه ادب شاگرد در برابر استاد است، نشان از حق‌شناسی شاگرد نسبت به حقوق استاد دارد و نتیجه آن رابطه عاطفی میان معلم و شاگرد است.

حضرت موسی^(ع) نیز در دوره همراهی با خضر^(ع) به اشتباه‌های خود اعتراف و نسبت به آنها اظهار پشیمانی کرده و از استاد خود عذر می‌خواهد. او پس از اولین تذکر حضرت خضر^(ع) گفت: «لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا» [الکھف: ۷۳] و این تعبیر اعتراف به کرامت استاد نیز هست. در مرحله دوم عذرخواهی خود را با سپردن تعهد ابراز داشت و گفت: «إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» [الکھف: ۷۳].^۱ این بیان موسی^(ع) کلام شخص بسیار پشیمانی است که در حالت اضطرار منصفانه به اشتباه خود اعتراف می‌کند [۱۳، ج ۱۶، ص ۹؛ ۳۴، ج ۱۶، ص ۴]. بالاخره در نهایت موسی^(ع) با توجه به اینکه به تعهد قبلی خود عمل نکرد، با سکوت جدایی را به عنوان عقوبت خطای خویش پذیرفت.

انسان باید به میزان توانایی خود اعتراف کرده و میزان ظرفیت خود را بپذیرد. موسی^(ع) نیز با عبارت «... إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي»

۱. در تفسیر روشن چنین آمده است که در این آیه خضر^(ع) خطاب به موسی^(ع) گفت: «اگر پس از این از من چیزی سؤال کنی و در مقابل کارهای من زبان اعتراض باز کنی، پس نباید با من مصاحبت و مجالست کنی! به تحقیق از جانب من عذر خودت را بآخر رسانیدی» [۳۵] اما این بیان شاذ بوده و در تعارض با نظر جمیع مفسران است.

عُذْرًا» [الکھف: ۷۶] منصفانه قضاوت کرد و گفت که اگر بار دیگر اشتباه کردم، باید از تو جدا شوم. انسان نباید تا آخر عمر مشغول امتحان کردن خود باشد، بلکه بایستی با به‌دست آوردن میزان ظرفیت خویش، راه صحیح را بیاید و در پی گیرد. پذیرفتن شرایط و کوتاه آمدن موسی^(ع) بر مفارقت از استاد با وجود اشتیاق فراوان به کسب علم و اصرار بر همراهی استاد علی‌رغم رد شدن از سوی وی، نشان‌گر واقع‌بینی موسی^(ع) و حیای اوست. روایت شده است که پیامبر گرامی اسلام^(ص) آیه «قَدْ بَلَّغْتَنِي» را تلاوت کرد و فرمود: «موسی^(ع) حیا کرد. اگر صبر کرده بود، هزار کار عجیب از خضر مشاهده می‌کرد [۲۳، ص ۷۵۱؛ ۳۰، ص ۱۱۷؛ ۳۳، ص ۴۷۵؛ ۳۸، ص ۷۲۲].

مطابق برخی تفاسیر جدایی موسی^(ع) و خضر^(ع)، دلیلی غیر از ثبوت عدم استطاعت موسی^(ع) در صبر بر همراهی با خضر^(ع) داشت که یکی از آن‌ها اعتراض وی در ماجرای بازسازی دیوار است که می‌فرماید: «... لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا» [الکھف: ۷۷] که برای آن وجوه مختلفی است از جمله:

۱. بطلان عمل به خاطر ریا و طلب اجر [۹، ص ۲۸۳؛ ۱۲، ص ۴۳۳؛ ۱۴].
۲. اعتراض موسی^(ع) به امری که برخلاف موارد گذشته به ظاهر منکر نبود زیرا احسان به خطاکار نه تنها امر بدی نیست بلکه پسندیده نیز هست [۳۴، ج ۱۶، ص ۵].
۳. طلب چیزی از دنیا برای خویشتن برخلاف موارد پیشین که اعتراض او برای خدا بوده است [۲۸، ص ۳۳].

در جایی دیگر آمده است که مصلحت نبوت، رسالت، دعوت و تربیت بنی‌اسرائیل بر مصلحت موسی^(ع) که در ظاهر همراهی با خضر^(ع) بود، موجب جدایی موسی^(ع) از خضر^(ع) و عدم همراهی با وی شد. [۳۹، ص ۱۴۸] همچنین یکی دیگر از دلایلی که برای این امر ذکر شده آن است که موسی^(ع) هر آنچه را که نیاز به تعلّم داشت آموخت و مقصود خضر موسی^(ع) از تعلیم موسی^(ع) حاصل شد و لذا فرمود: «... هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ ... [الکھف: ۷۸]» [۱۲، ص ۴۳۳؛ ۳۳، ص ۴۷۹]. در صورت قبول دو مورد اول واقع‌بینی و پذیرفتن جدایی از سوی موسی^(ع) نفی نمی‌شود اما با پذیرفتن دلیل سوم گرچه به ظاهر وجهی برای استدلال بر پذیرفتن جدایی از سوی موسی^(ع) و واقع‌بینی وی وجود ندارد اما سخن وی آن‌جاکه در مقام عذرخواهی می‌گوید: «... إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» [الکھف: ۷۶] نیز هم‌چنان دلیلی است بر واقع‌بینی و اعتراف به واقعیت از سوی موسی^(ع).

۳. آداب استادی

همان‌گونه که شاگرد نسبت به استادش وظایفی دارد و باید ادب آن را رعایت کند، استاد نیز لازم است متقابلاً رعایت ادب کند زیرا عملکرد دانشمند، مستقیماً بر روی جامعه تأثیرگذار است.^۱ ذیلاً به برخی از این وظایف اشاره می‌شود.

۳.۱. احترام به ارزش‌های ذاتی دانشجو

هرچند به نظر برخی عرفا، استاد نباید بر پذیرفتن شاگرد حریص باشد [۳۹، ص ۱۴۷] اما متقابلاً استاد در مقابل تقاضای دانشجو مکلف است و نمی‌تواند به سادگی تقاضای وی را رد کند بلکه شایسته است پس از آزمودن و حصول اطمینان از آگاهی دانشجو نسبت به اهمیت دانش و دشواری راه کسب آن، او را بپذیرد و تکریم کند و در جهت تعلیم او بکوشد [همان] و در غیر این صورت و طرد شاگرد باید دلیلی ارائه دهد. خضر^(ع) نیز با صراحت تقاضای موسی^(ع) را رد نکرد بلکه به طور ضمنی به او گفت: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» [الکهف: ۶۷] یعنی تو توانایی صبر بر همراهی با من را نداری. از دیدگاه علامه طباطبایی، خضر^(ع) صبر را به طور مطلق از موسی^(ع) نفی نکرد بلکه فرمود: «نمی‌توانی با من صبر کنی» [۲۲، ص ۴۷۶]. به عبارت دیگر صابر بودن وی را به طور کلی زیر سؤال نبرد، بلکه مقصود خویش را از بی‌صبری با بیان «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» [الکهف: ۶۸] روشن ساخت که چون از باطن کارهای من بی‌خبری، صبر نمی‌کنی زیرا نمی‌توانی در برابر کاری که برحسب ظاهر نزد تو ناپسند است شکیبایی ورزی [۲۳، ص ۷۴۶] و بدین‌وسیله ارزش‌های ذاتی وی را محترم شمرد.^۲

۳.۲. تعیین شیوه آموزشی مناسب

بایسته است که استاد، شاگرد خود را به سختی‌های راه پیش‌رو آگاه سازد تا دانشجو با آگاهی و بصیرت در راه دشوار و پر فراز و نشیب کسب دانش قدم نهد. خضر^(ع) نیز دشواری تحمل علم باطن را به موسی^(ع) تأکید کرد. از سویی دیگر اجبار دانشجو به

۱. حضرت رسول خاتم^(ص) فرموده‌اند: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمَا قَالِ الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ» [۲۱].

۲. البته تردیدی وجود ندارد که موسی^(ع) از لحاظ صبر و خویشتن‌داری از نیرومندترین اشخاص عصر خود بوده است مبارزه موسی^(ع) با طاغوت زمان خود و رهبری قوم بهانه‌جویی چون بنی‌اسرائیل شاهد این مدعاست.

کسب علم از سوی استاد نیز پسندیده نیست. استاد با ایجاد آگاهی در دانشجو باید وی را در انتخاب مسیر آزاد بگذارد. وقتی موسی^(ع) وعده داد که مخالفت نکند، خضر^(ع) امر به پیروی نکرد و او را آزاد گذاشت تا اگر خواست بیاید و فرمود: «فَإِنْ أَتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ [کَهف: ۷۰]». [۲۲، صص ۴۷۶ و ۴۷۷].

پس از گام نهادن آگاهانه دانشجو در مسیر دانش‌اندوزی، نوبت به تعیین شیوه درست آموزشی از سوی استاد می‌رسد. شروطی که استاد برای دانشجو تعیین می‌کند شایسته است که برپایه دلایل محکم علمی استوار باشد و از طرح شروط بی‌مورد بپرهیزد. خضر^(ع) به طور مطلق و به عنوان صرف مولویت، موسی^(ع) را از سؤال نهی نکرد بلکه نهی خود را به پیروی منوط کرد تا بفهماند این نهی تحمیلی نیست بلکه پیروی او آن را اقتضا می‌کند [۲۲، صص ۴۷۷؛ ۲۸، ص ۱۸]. گنابادی در بیان السعاده معتقد است که منظور خضر^(ع) از «... إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» [کَهف: ۶۷] در همان ابتدای درخواست موسی^(ع) نیز کامل کردن عزم و ثبات او و مقدمه‌چینی برای پیمان گرفتن از او بوده است و منظور وی از این بیان در هر بار اعتراض موسی^(ع)، آگاه کردن او از خلف وعده‌اش و آموزش صبر به او بوده است [۳۳، صص ۴۷۴]. گرچه بر استاد لازم است که در صورت بروز اشتباه‌های سهوی بر شاگرد سخت نگیرد [۳۹، صص ۱۴۷] اما شدت عمل و مواظبت استاد بر حفظ مسیر از سوی دانشجو نیز از وظایف اوست. عدم تساهل نسبت به دانشجو یکی از راهکارهای آموزشی است که استقامت دانشجوی با انگیزه را در تحمل دشواری‌های مسیر افزایش می‌دهد و موجب می‌شود تا دانشجو ارزش عمل خویش را بیش از پیش در نظر داشته باشد. در صورتی که این جدیت استاد در آموزش، به صلاح دانشجو بوده و به سود وی باشد این کار بر استاد واجب است و مسامحه و سکوت استاد موجب غرور و نخوت دانشجو شده و او را از مسیر تحصیل دور می‌کند [۲۶، صص ۴۸۵].

۳.۳. آزمودن شاگرد و تذکر پیش از تنبیه

استاد باید به شأن دانشجو و قابلیت او توجه کند و متناسب با ظرفیت او دانش را در اختیارش بگذارد. کلیه تصمیم‌های استاد در قبال شاگرد نیز وابسته به شناخت استاد از وی از راه آزمایش در مقاطع مختلف است. خضر^(ع) نیز علاقه و اشتیاق شاگردش به فراگیری علم و همچنین ظرفیت و توان وی را آزمود. موسی^(ع) نیز در برابر تعبیر ناامیدکننده استاد، علاقه و انگیزه قوی خود را برای ادامه راه اعلام کرد. همچنین خضر^(ع) در سه مرحله ظرفیت شاگرد خود را آزمود و در مراحل اولیه به بیان تذکر اکتفا

کرد. از آن جایی که امکان اشتباه از سوی شاگرد قابل نفی نیست، برخورد استاد در برابر این اشتباه‌ها و یا حتی کندی دانشجو در یادگیری بسیار حائز اهمیت است و در انگیزه دانشجو در ادامه این مسیر بسیار مؤثر است. حضرت خضر^(ع) - این عالم ربانی - در مقام تعلیم و تربیت نهایت بردباری را از خود نشان داد. هرگاه موسی^(ع) بر اثر هیجان‌زدگی تعهد خود را فراموش می‌کرد و زبان به اعتراض می‌گشود او تنها با خونسردی و در قالب استفهام می‌گفت: «... أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» [کهف: ۷۲]. آنگاه کردن دانشجو نسبت به اشتباه‌هایش نیز از وظایف استاد است [۳۰، ص ۱۳۷]. اگر دانشجو به اشتباه خود پی ببرد و پشیمان شده و عذرخواهی کند، بر استاد است که عذر او را بپذیرد، هرچند پذیرش عذر شاگرد هم شرایط و آداب ویژه خود را دارد.^۱

برخی معتقدند مجازات در همان ابتدای بروز خطا قابل قبول است، اما بزرگواری استاد موجب ایجاد مهلت برای شاگرد است [۳۰، ص ۱۳۷]. خضر^(ع) نیز راه عذرخواهی را برای موسی^(ع) باز گذارد و چند بار به وی مهلت داد. همچنین در صورت بروز اشتباه از سوی شاگرد، استاد بایستی در ابتدا تذکر دهد و اگر خطا تکرار شد، آنگاه مجازات شاگرد قابل قبول است [۵، ص ۴۴۶؛ ۳۹، ص ۱۵۰]. خضر^(ع) نیز پس از اینکه با بی‌صبری موسی^(ع) روبه‌رو شد در ابتدا به وی تذکر داد و با درخواست مهلت موسی^(ع) موافقت کرد اما در نهایت عذر او را خواست و همراهی آنان به پایان رسید.

۴.۳. بیان دلیل هر ادعا و تفسیر رفتار

بر استاد شایسته نیست که ادعایی بدون دلیل بیان کند، زیرا در این صورت ممکن است شبهه شخصی بودن و مبنای علمی نداشتن سخنان استاد برای دانشجو پیش آید و وی را دچار تردید و تزلزل کند. خضر^(ع) بلافاصله پس از بیان این ادعا که موسی^(ع) نمی‌تواند با وی شکیبایی کند، دلیل آن را چنین بیان کرد: «... وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا» [الکهف: ۶۸]. بیان علت‌ها و حکمت‌ها نه تنها مایه التفات و توجه هر چه بیشتر شاگرد می‌شود بلکه جلوی بسیاری از انحراف‌ها و برداشت‌های نادرست در مورد استاد و اعمال او را خواهد گرفت [۹، ص ۲۸۷؛ ۱۷، ص ۲۹۹]. در این داستان نیز خضر^(ع) در زمان جدایی از موسی^(ع) فرمود: «سَأَنْبِتْكَ بَتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» [الکهف: ۷۸] و سپس به تفسیر رفتار خود پرداخت.

۱. ر.ک: ۱۸، صص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ ۳۹، ص ۱۵۰.

۴. نتایج

۱. آیات ۶۰ تا ۸۲ از سوره مبارکه کُهِف که در ظاهر بیانگر داستان مصاحبت موسی^(ع) و خضر^(ع) است دربردارنده نکته‌هایی ویژه در خصوص آداب تعلیم و تعلّم است. از این آیات درمی‌یابیم که جست‌وجوی دانش در هر مقطعی از زندگی پسندیده است و هیچ فردی حتی پیامبر اولوالعزمی چون موسی^(ع) از فراگیری دانش بی‌نیاز نیست.

۲. جست‌وجوی استادی شایسته، هم در بُعد برتری علمی و هم در بُعد کمال معنوی که در والاترین درجه از آن به عبودیت یاد می‌شود، نخستین گام تحصیل علم است.

۳. علم وسیله نیل به هدف است و باید هدف از کسب دانش، والا و الهی باشد. وجود هدف و حفظ انگیزه و امید برای نیل به این هدف در جهت استقامت در تمام طول مسیر پر فراز و نشیب فراگیری دانش، لازم و ضروری است. آگاه کردن شاگرد از دشواری‌های مسیر در همان ابتدای امر، موجب گام نهادن هوشیارانه دانشجو در این راه ناهموار و در نتیجه افزایش استقامت وی در طی این مسیر دشوار می‌شود.

۴. مهم‌ترین آداب لازم برای جوینده دانش عبارتند از: کسب اجازه از استاد، پذیرش شروط استاد و تسلیم وی بودن، تبعیت از استاد به منظور کسب دانش نه اغراضی چون رسیدن به مال و مقام، تواضع در رفتار و گفتار نسبت به استاد حتی پس از پایان دوره تحصیل، کوشش در جهت کسب زمینه لازم به منظور بهره‌برداری از دانش استاد با گفتار و کردار خویش، اجتناب از پرسش پیش از رسیدن زمینه آگاهی و اظهار پشیمانی و عذرخواهی از استاد در صورت ارتکاب خطا.

۵. همچنین مهم‌ترین آداب بایسته برای استاد عبارتند از: مسئول دانستن خود در برابر تقاضای دانشجو، نکوهیده دانستن اشتیاق فراوان به پذیرش دانشجو، کشف ظرفیت شاگرد از طریق آزمون، زیرسؤال نبردن ارزش‌های ذاتی دانشجو و حفظ احترام وی، اتخاذ روش آموزشی درست و متناسب با ظرفیت دانشجو، بیان دلیل هر ادعایی به منظور زدودن هرگونه شبهه شخصی بودن و مبنای علمی نداشتن نظرها، عدم طرح شرط‌های بی‌مورد و غیرمستدل و درعین حال مواظبت بر طی مسیر دانش‌اندوزی از سوی شاگرد، اعمال شدت عمل به جا و گوشزد نمودن اشتباهات شاگرد به وی، پذیرش عذر وی و مجازات او در صورت تکرار خطا.

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین؛ (۱۳۶۱ ش). مخزن العرفان در تفسیر قرآن. جلد ۸، تهران، نهضت زنان مسلمان.
- [۳]. بلاغی، سید عبد الحجت؛ (۱۳۸۶ ق). حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر. جلد ۴، قم، انتشارات حکمت.
- [۴]. بیرونی کاشانی، راضیه؛ باقری، خسرو؛ (۱۳۸۷). «مبانی و اصول اخلاق تدریس بر اساس فلسفه اخلاق اسلامی». روان شناسی و علوم تربیتی (دانشگاه تهران)، سال سی و هشتم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۷، از ص ۱۱۵ تا ۱۳۵.
- [۵]. ثقفی تهرانی، محمد؛ (۱۳۹۸ ق). روان جاوید در تفسیر قرآن مجید. چاپ سوم، جلد ۳، تهران، انتشارات برهان.
- [۶]. جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن؛ (۱۳۷۷ ش). جلاء الأذهان و جلاء الأحزان. ج ۵، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- [۷]. حائری تهرانی، میر سید علی؛ (۱۳۷۷ ش). مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر. جلد ۶، تهران، دار المکتب الاسلامیه.
- [۸]. حسینی شیرازی، سید محمد؛ (۱۴۲۴ ق). تقریب القرآن إلى الأذهان. جلد ۳، بیروت، دارالعلوم.
- [۹]. حقی بروسوی، اسماعیل؛ (؟). تفسیر روح البیان. جلد ۵، بیروت، دارالفکر.
- [۱۰]. خطیب، عبدالکریم؛ (؟). التفسیر القرآنی للقرآن. جلد ۸، بیروت، دارالفکر العربی.
- [۱۱]. دروزه، محمد عزة؛ (۱۳۸۳ ق). التفسیر الحدیث. جلد ۵، قاهره، دار إحياء الكتب العربیه.
- [۱۲]. روزبهان بقلی، روزبهان بن ابی نصر؛ (۲۰۰۸ م). عرائس البیان فی حقائق القرآن. تحقیق احمد فرید مزیدی، جلد ۲، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۱۳]. زحیلی، وهبه بن مصطفى؛ (۱۴۱۸ ق). التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج. چاپ دوم، بیروت - دمشق، دارالفکر المعاصر.
- [۱۴]. سلمی، محمد بن حسین؛ (۱۳۶۹ ش). حقائق التفسیر. تحقیق نصرالله پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- [۱۵]. سید قطب، سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی؛ (۱۴۱۲ ق). فی ظلال القرآن. چاپ هفدهم، جلد ۴، بیروت - قاهره، دارالشروق.
- [۱۶]. سیوطی، جلال الدین؛ (۱۴۰۴ ق). الدر المنثور فی تفسیر المأثور. جلد ۴، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- [۱۷]. شریفانی، محمد؛ (۱۳۸۷ ش). تحلیل قصص (رویکردی تحلیلی به قصه های قرآن). قم، جامعه المصطفی العالمیه.
- [۱۸]. شهیدثانی، شیخ زین الدین بن علی عاملی؛ (؟). منیة المرید فی أدب المفید و المستفید. تحقیق رضا مختاری، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.

- [۱۹]. صابونی، محمدعلی؛ (۱۴۲۱ ق). صفوه التفاسیر تفسیر للقرآن الکریم. جلد ۲، بیروت، دارالفکر.
- [۲۰]. صادقی تهرانی، محمد؛ (۱۳۶۵ ش). الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة. چاپ دوم، جلد ۱۸، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی.
- [۲۱]. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی؛ (۱۳۶۲ ش). الخصال. تحقیق علی‌اکبر غفاری، جلد ۱، قم، جامعه مدرسین.
- [۲۲]. طباطبایی، سید محمد حسین؛ (۱۳۷۴ ش). المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، جلد ۱۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۲۳]. طبرسی، فضل بن حسن؛ (۱۳۷۲ ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. چاپ سوم، جلد ۶، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
- [۲۴]. طیب، سید عبدالحسین؛ (۱۳۷۸ ش). اطیب البیان فی تفسیر القرآن. چاپ دوم، جلد ۸، تهران، انتشارات اسلام.
- [۲۵]. عیاشی، محمد بن مسعود؛ (۱۳۸۰ ق). کتاب التفسیر. تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، جلد ۲، تهران، چاپخانه علمیه.
- [۲۶]. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر؛ (۱۴۲۰ ق). تفسیر کبیر مفاتیح الغیب. چاپ سوم، جلد ۲۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۲۷]. قرشی، سید علی‌اکبر؛ (۱۳۷۷ ش). تفسیر احسن الحدیث. چاپ سوم، جلد ۶، تهران، بنیاد بعثت.
- [۲۸]. قرطبی، محمد بن احمد؛ (۱۳۶۴ ش). الجامع لأحكام القرآن. جلد ۱۱، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
- [۲۹]. قمی، علی بن ابراهیم؛ (۱۳۶۷ ش). تفسیر القمی. تحقیق سید طیب موسوی جزایری، چاپ چهارم، جلد ۲، قم، دار الکتاب.
- [۳۰]. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا؛ (۱۳۶۸ ش). کنز الدقائق و بحر الغرائب. تحقیق حسین درگاهی، جلد ۸، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- [۳۱]. کاشفی سبزواری، حسین بن علی؛ (۱۳۶۹ ش). مواهب علیّه. تحقیق سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات اقبال.
- [۳۲]. کلینی، محمد بن یعقوب؛ (۱۳۶۲ ش). الکافی. چاپ دوم، جلد ۱، تهران، اسلامیه.
- [۳۳]. گنابادی، سلطان محمد؛ (۱۴۰۸ ق). تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده. چاپ دوم، جلد ۲، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- [۳۴]. مراغی، احمد بن مصطفی؛ (?). تفسیر المراغی. بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۳۵]. مصطفوی، حسن؛ (۱۳۸۰ ش). تفسیر روشن. جلد ۱۳، تهران، مرکز نشر کتاب.
- [۳۶]. مغنیه، محمدجواد؛ (۱۴۲۴ ق). الکاشف. جلد ۵، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- [۳۷]. مکارم شیرازی، ناصر؛ (۱۳۷۴ ش). تفسیر نمونه. جلد ۱۲، تهران، دار الکتب الإسلامیه.

- [۳۸]. میبیدی، احمد بن محمد؛ (۱۳۷۱ ش). کشف الاسرار و عده الابرار. تحقیق علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، جلد ۵، تهران، امیرکبیر.
- [۳۹]. نجم‌الدین کبری، احمد بن عمر؛ (۲۰۰۹ م). تأویلات نجمیه فی التفسیر الإشاری الصوفی. تحقیق احمد فرید المزیدی، جلد ۴، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۴۰]. هاشمی اردکانی، سید حسن؛ نوروزی، رضاعلی؛ بختیار نصرآبادی، حسنعلی؛ (۱۳۸۷ ش). «درآمدی بر معرفت‌شناسی سهروردی و دلالت‌های تربیتی آن». تربیت اسلامی، سال سوم، شماره ۶، بهار و تابستان ۱۳۸۷، ص ۱۶۱ تا ۱۸۰.
- [۴۱]. هاشمی رفسنجانی، اکبر؛ جمعی از محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن؛ (۱۳۸۶ ش). تفسیر راهنما: روشی نو در ارائه مفاهیم موضوعات قرآن. چاپ سوم، جلد ۱۰، قم، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی